

جریان‌شناسی جنبش‌های مهدوی

اسماعیل علی‌خانی^۱

چکیده

از جریان‌های مطرح در جهان اسلام، جنبش‌های مهدوی یا متمدیان است. جهان اسلام در طول تاریخ اسلام آزمایشگاه مهدویت بوده، امواجی از ادعاها در باب مهدویت را به خود دیده است. جنبش‌های مهدوی با توجه به موقعیت مذهبی، سیاسی و اجتماعی، از مبانی نظری متفاوتی در باب مهدویت (نظیر فرزند پیامبر^ص و از نسل فاطمه^ص بودن، شعار «الرضا من آل محمد»، مقام «باییت» امام زمان^ع، «امامت باطنی»، «ولایت» و «مهدویت نوعیه») پیروی کرده‌اند. در دوره‌های مختلف تاریخی، زمینه‌های گوناگونی (نظیر پویایی و نشاط مهدویت، انحراف اسلام از مسیر اصلی، ظلم و فساد داخلی و تهاجم بیرونی و علاقه شدید به اهل بیت^ص) باعث پدید آمدن و گسترش جنبش‌های مهدوی بوده است. استفاده از نشانه‌های مهدویت، استفاده از نمادهای صدر اسلام، عوام‌گرایی مردم و عوام‌فریبی مدعیان و حمایت استعمار در دوران اخیر، باعث رونق بازار جنبش‌های مهدوی بوده است. این جریان آثار مخربی، نظیر رویارویی با اسلام، ایجاد تفرقه در جامع^ق اسلامی و ایجاد فرقه‌های انحرافی برای جهان اسلام داشته است. کلیدواژگان: مهدویت، باییت، مهدی، متمدی، جنبش‌های مهدوی، مهدویت نوعیه، ولایت باطنی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مقدمه

از موضوعات مهم قرآنی، روایی، کلامی و سیاسی که از ارکان پویای تاریخ اسلام بوده و هست، مهدویت است. این آرمان بزرگ الهی و بشری در فرهنگ و تمدن اسلامی و بحران فراگیر و مستمر جهان اسلام، جایگاه ویژه‌ای داشته است. اندیشه مهدویت و موعودگرایی اسلام، نقشی مهم در محیط‌های گوناگون فرهنگی و اعتقادی ایفا کرده و عاملی بنیادی در جنبش‌های اصلاح‌طلبانه حوزه‌های علمی و فلسفی به شمار رفته است. برخی از اشکال این آرمان نیز، پیامبرگونه و انقلابی بوده است.

یکی از موضوعات مطرح در خصوص موعودگرایی اسلام، جریان پیوسته استفاده از مهدویت برای مقاصد گوناگون مذهبی، اجتماعی و سیاسی است. در طول تاریخ اسلام، گروه‌های زیادی، از جهان تسنن و تشیع، از این ظرفیت برای پیشبرد اهدافشان سود جسته‌اند.

نگاه جریان‌شناسانه به این جریان، باعث شناخت انگیزه‌ها، اهداف و مبانی آن می‌شود و بدین ترتیب زمینه را برای تثبیت مهدویت واقعی و پاک کردن چهره مقدس این آرمان از آفات و آسیب‌ها فراهم می‌سازد تا امت اسلام بتواند به بهترین وجه از این آرمان توحیدی بهره‌گیری و با تکیه بر آن به‌ویژه در جهان پرآشوب امروز- امید به تمدن بزرگ اسلامی و گسترش حق و حقیقت در سراسر گیتی را از دست ندهد. گذشته، آینه آینده است و آینده نیز همچون گذشته، از رخدادهای مشابه این جریان‌ها به دور نخواهد بود. در صورتی که ما با تجهیزات کافی با فردای ناشناخته روبه‌رو نشویم، از فتنه چنین مدعیانی در امن و امان نخواهیم بود و اگر از گذشته عبرت نگیریم، فردا آمادگی لازم جهت برخورد با این جریان‌ها را نخواهیم داشت.

سابقه ادعای مهدویت

جهان اسلام در طول تاریخ اسلام، آزمایشگاه مهدویت و نمونه‌اعلای تحیر و امید، و گمراهی و انحراف درباره مهدی مدنظر روایات بوده است. از نیمه نخست قرن اول هجری، امواجی از ادعاها در باب مهدویت از مدینه آغاز شد؛ سپس بسیاری از مناطق جهان اسلام را درنوردید. بنا به روایتی مشهور میان شیعه و سنی، مهدی از نسل فاطمه علیها السلام^۱ و دارای حیرت و غیبت است؛ قومی با او هدایت، و قومی با او گمراه می‌شوند.^۲ جهان

اسلام در قرن سوم هجری، شاهد بیشترین استفاده از ظرفیت‌های مهدویت بود. جامعه اسلامی در قرن‌های بعد نیز تحت تأثیر امواج مهدویت قرار داشت. از قرن چهارم هجری تا چند قرن پس از آن، چندین مهدی ظهور کردند. اوج این جریان، مربوط به قرن یازدهم هجری است که آسمان جهان اسلام مهدی باران بود؛ کسانی که خود را فرستاده و پیک نجاتی می‌پنداشتند که پیامبر ﷺ و ائمه معصومین ﷺ به آمدن آنها وعده داده‌اند.

سابقه اعای مهدویت، به فرقه‌ای به نام «سبائیه» باز می‌گردد که امیرمؤمنان ﷺ را مهدی خواندند و گمان کردند ایشان کشته نشده و در آخرالزمان ظهور می‌کنند؛^۳ سپس کیسانیه موضوع مهدویت محمد حنفیه را مطرح کردند و پس از مرگش نیز گفتند او زنده است و در کوه رضوی زندگی می‌کند و روزی ظهور خواهد کرد.^۴ در ادامه، گروهی زیدبن‌علی، پیشوای زیدیه و نیز عبدالله محض را مهدی خواندند.^۵ باقریه به مهدی منتظر بودن امام باقر ﷺ قائل شدند و گفتند ایشان رحلت نکرده و یا رحلت کرده، ولی باز خواهد گشت.^۶ پس از امام باقر ﷺ، گروهی به امامت فرزند ایشان، زکریا معتقد شدند و گفتند او در کوه حاصر مخفی است تا هنگامی که اذن خروج یابد.^۷ ناوسیه گفتند امام صادق ﷺ زنده است و روزی ظهور کرده، جهان را پر از عدل و داد می‌کند.^۸ اسماعیلیه، مهدویت را به اسماعیل، پسر امام صادق ﷺ نسبت دادند؛^۹ مبارکیه، محمدبن‌اسماعیل را مهدی موعود دانستند^{۱۰} و واقفیه معتقد شدند امام کاظم ﷺ زنده است و او مهدی و قائم است.^{۱۱}

در اثر مشکلات سیاسی و سخت‌گیری خلفای اموی و عباسی برای امامان شیعه ﷺ و تقیۀ ایشان از حکومت‌ها، جامعه شیعه پیوسته درباره امام بعدی تردید داشت و عده‌ای از این رهگذر به گمراهی کشیده می‌شدند و فرقه‌های انحرافی، نظیر فرقه‌های فوق به وجود می‌آمد. این مشکل پس از رحلت امام عسکری ﷺ دوچندان بود؛ زیرا علاوه بر تولد و نگه‌داری و جانشینی مخفی امام زمان ﷺ، غیبت حضرت نیز بر این تحیر افزود و پشتوانه نیرومند امامت از جامعه شیعی رخت بر بست.^{۱۲} به همین سبب بود که امام عسکری ﷺ در چندین دیدار با سران اصحاب و شیعیان، فرزند بزرگوار خویش حضرت حجت ﷺ را به آنان نشان می‌داد.^{۱۳}

نکته قابل توجه این است که تا پیش از غیبت امام عصر ﷺ، مردم برخی را مهدی می‌نامیدند و آنان به این اسم مشهور می‌شدند - نه اینکه فردی خود را مهدی بنامد - اما پس

از عصر غیبت، این علم را خود مدعیان به دوش کشیدند و هرازچندگاهی کسانی خود را مهدی امت نامیده، عده‌ای را به دور خود جمع کردند.^{۱۴}

نکته دیگر این است که در قرون اولیه اسلام، استفاده از الگوی خروج منجی در غرب جهان اسلام، با کامیابی روبه‌رو شد. برغواطه، فاطمیان، خوارج، مرابطین، موحدین، بنی‌حفص، شرفای سعدی و علوی‌ها با استفاده از این الگو، دولت‌های نیرومندی پدید آوردند؛^{۱۵} اما در شرق، مهدویت به صورت بحران‌هایی درآمد که عباسیان به سرعت آنها را سرکوب کردند. تأسیس دولت عباسی، خود مرهون استفاده مناسب و به‌موقع از الگوی ظهور منجی بود؛^{۱۶} اما در قرون اخیر - به‌ویژه در قرن ۱۹ در شرق - نیز این الگو با توفیق مواجه شد و کسانی همچون غلام‌احمد قادیانی در هندوستان، مهدی سودانی در سودان و علی محمد باب و حسینعلی بهاء در ایران توانستند با استفاده از ظرفیت مهدویت جنبش‌های مهمی تدارک ببینند.

حرکت‌های ناموفق مهدوی نیز در طول تاریخ وجود داشته است که به برای نمونه به دو مورد معاصر آن اشاره می‌کنیم: نخست قیام شخصی به نام جهیمان سیف العتیبی (۱۹۳۶م - ۱۹۸۰م) که افسری نظامی از اهل عربستان و دانش‌آموخته دانشگاه مکه و مدینه بود. او با محمدبن عبدالله قحطانی، یکی از شاگردان عبدالعزیز بن باز، از علمای وهابی عربستان آشنا شد و با همکاری برخی همفکران خود در آغاز ماه محرم ۱۴۰۰ق. برای مدت زمانی کوتاه بیت‌الله الحرام را به محاصره درآورد. او دامادش، محمد قحطانی را به‌عنوان مهدی منتظر و مجدد دین اسلام در قرن پانزدهم هجری اعلام کرد و خود و پیروانش برخاستند و با «مهدی منتظر» بیعت کردند و از همه نمازگزاران خواستند با او بیعت کنند. آنان مردم داخل حرم را به گروگان گرفتند و درهای حرم را به روی آنها بستند و فقط به زنان و بچه‌ها اجازه خروج دادند. نیروهای نظامی عربستان پس از درگیری شدید با این گروه، جهیمان و شصت نفر از طرفدارانش را اعدام کردند.^{۱۷}

قیام دوم را فردی به نام سامر ابوقمر، رهبر گروه جندالسماء ترتیب داد. وی در زمان رژیم صدام حسین به «همکاری خاص» با حزب بعث فراخوانده شد و از سوی این حزب به درون زندان رفت تا ضمن جمع‌آوری اطلاعات از زندانیان، زمینه اغفال آنان و سپس راه‌اندازی یک فرقه مذهبی را فراهم کند. سامر ابوقمر بعد از مدتی که در زندان‌های عراق -

برای اجرای برنامه‌های خاص - ماند، با استفاده از همان زندانیان آزادشده اولین هسته گروه جندالسماء را تشکیل داد.

وی در کتاب قاضی السماء، خود را «شیعه خالص» معرفی کرد و درعین حال در آن، همه اعتقادات شیعه راجع به امام زمان علیه السلام - حتی اینکه امام زمان علیه السلام فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است - را کاملاً مردود شمرد. او علم ائمه علیهم السلام راجع به امام بعد از خود را نفی، و آن را مختص به خدا دانست. وی جعفر کذاب را «جعفر زکی» معرفی، و نواب اربعه حضرت ولی عصر علیه السلام را تخطئه کرد و نیابت آنان را مردود شمرد.

سامر ابوقمر پس از نفی اعتقادات اصیل شیعه، مدعی شد خود او «امام زمان» است. وی خود را فرزند بلافضل امیرالمومنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام معرفی کرد و مدعی شد نام حقیقی او «علی بن علی بن ابی طالب» است که در زمان حیات صدیقه طاهره علیها السلام به صورت نطفه‌ای به آسمان برده شده؛ سپس در این زمان در رحم مادرش «امه السودا» قرار داده شده و او به دنیا آمده است. وی در کتاب خود (قاضی السماء) با اهانت به سلسله مراجع عظام تقلید از شیخ طوسی تا مراجع فعلی، آنان را منحرف و «مهدور الدم» معرفی شمرد. عناصر بعث عراق کتاب وی را که در حدود ششصد صفحه دارد، چاپ و توزیع کرد.

سامر ابوقمر در منطقه «الزرگه» نقطه‌ای را برگزید و منزل مجللی در زیر زمین احداث کرد و شروع به فعالیت دوگانه نمود. او از یک سو مراسم خاص مذهبی به راه انداخت که به رفتار دراویش شباهت‌هایی داشت، و از سوی دیگر به عنوان «امام زمان» از عناصر اغفال شده بیعت می‌گرفت و از آنان می‌خواست در راه او سختی‌ها را تحمل کنند.^{۱۸}

مبانی نظری جنبش‌های مهدوی

بسیاری از متفکران در غرب و شرق جهان اسلام، از لحاظ مبانی نظری، راه را برای ظهور آسان متمهدیان باز کردند. به همین دلیل است که مهدی‌نمایان تنها از یک فرقه و مذهب (نظیر تشیع) سر برنیاورده‌اند. جنبش‌های مهدوی از مبانی نظری متفاوتی در باب مهدویت پیروی کرده‌اند. برخی از این مبانی عبارتند از فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و از نسل فاطمه علیها السلام بودن، شعار «الرضا من آل محمد»، مقام «بابیت» امام زمان علیه السلام، گرایش‌های عرفانی و صوفیانه یا امامت باطنی و ولایت و «مهدویت نوعیه».

بسیاری از مدعیان مهدویت، خود را از نسل پیامبر ﷺ و فاطمه علیها السلام دانسته، با «امام» خواندن خود، ادعای عصمت می‌کردند تا در بین مردمی که با اندیشه‌های مربوط به ظهور مهدی و نشانه‌های او از طریق شیعه آشنا بودند، پذیرفته شوند. نکته قابل توجه این است که این امر به شیعیان و علویان نداشت اختصاص؛ بلکه از گروه‌های سنی نیز این چهره‌سازی را دنبال می‌کردند. کسانی چون محمدبن تومرت و جانشینش عبدالؤمن، نسب خود را به پیامبر ﷺ رساندند و خود را کسانی دانستند که بنا به ملاحم، باید شرق و غرب جهان را تصرف کنند.^{۱۹} بسیاری از گروه‌های سیاسی و در رأس آنها عباسیان نیز، برای دستیابی به اهداف سیاسی خود، با شعار «الرضا من آل محمد» نهضت خویش را آغاز می‌کردند و برای رنگ و لعاب دادن به حرکت خویش، آن را در قالب منجی‌گرایانه و اصلاح‌طلبانه مطرح می‌کردند.

در صدر اسلام با شعار «الرضا من آل محمد» بیشتر روبه‌رویم؛ اما هرچه جلوتر می‌آییم، به مبنای ولایت باطنی و عرفانی و گرایش‌های عرفانی و صوفیانه بیشتر برمی‌خوریم. از مهم‌ترین مبانی نظری مهدویت در جهان تسنن؛ «امامت باطنی»، «ولایت» و «مهدویت نوعیه» است. پایه‌گذار این مبنا، غزالی است. وی بر این باور بود که مهدی، یکی از اقطاب تصوف است.^{۲۰} متصوفه، الگوی غزالی را رواج دادند. دو قرن بعد، ابن عربی شکل متقن و مبسوطی از آن ارائه کرد. ابن عربی در توجیه مبانی نظریه مهدویت، نوعی ولایت را برای مهدی فرض کرد.^{۲۱} این ولی قائم ممکن است شخصی از عرب باشد؛ چنان‌که ابن عربی ادعا می‌کند که این ولی، عرب را در سال ۵۹۵ق. دیده است و امکان دارد که ابن عربی، خود همان ولی باشد.^{۲۲}

در همین زمان، نظریه مهدویت نوعیه غزالی در شرق نیز، در عبارات مولوی مطرح شد. او تصریح کرد که در هر زمان ممکن است یک ولی قائم وجود داشته باشد. در دیدگاه مولوی، مهدی قطب و کامل است و نیاز به شرط نسب ندارد که از نسل علی علیه السلام یا از نسل عمر باشد.^{۲۳} این دیدگاه مبتنی بر این نظر است که می‌توان دو نوع مهدی داشت: مهدی نوعی و مهدی شخصی؛ یعنی مهدی در شخص معینی منحصر نیست؛ از این‌رو علاوه بر مهدی فرزند پیامبر ﷺ که در آخرالزمان ظهور می‌کند، در هر دوره نیز کسی می‌تواند منجی و مهدی باشد و باعث عدل و داد در جامعه شود. اعلام مهدویت نوعیه از جانب

محبی‌الدین راه را برای ادعای مهدویت اقطاب صوفیه باز کرد. آنها هنگامی که حس می‌کردند به مقام قطبیت و ولایت رسیده‌اند، ادعای مهدویت می‌کردند.^{۲۴}

ابن‌تومرت، بزرگ‌ترین مدعی مهدویت در مغرب جهان اسلام، از این اندیشه برای پیشبرد اهداف خویش به‌خوبی استفاده کرد و با تأکید مستمر بر این مطلب که وجود امام در هر زمان لازم است، زمینه را برای اعلان مهدویت خویش آماده کرد.^{۲۵} موحدون تحت تأثیر مکاتب ظاهری و اشعری قرار داشتند و عمیقاً متأثر از تصوف و طریقت‌های صوفیانه بودند.^{۲۶} ابن‌سبعین، از فیلسوفان و صوفیان بزرگ، دومین امیر حفصی را در ۶۴۷ق. با عنوان «هو المهدی البشر»، معرفی کرد.^{۲۷} او با تأکید بر اندیشه مهدویت نوعی مستنصر، نیاز به نسب علوی برای ادعای مهدویت را منتفی دانست و در رساله بیعت امیر مکه، مستنصر را دارای سنت محمدی، سیرت ابوبکری، شخصیت علوی و نسب عمری معرفی کرده است.^{۲۸}

مهدویت در دوره شرفای سعدی نیز، براساس تصوف و نسب علوی شرفای سعدی که بر مذهب تسنن بودند، شکل گرفت. کراماتی که از بزرگان صوفیه نقل می‌شد، مایه جلب توجه مردم به آنها بود. سیدمحمد نوربخش، بنیان‌گذار سلسله نوربخشیه،^{۲۹} سیدمحمد فلاح^{۳۰} (۸۴۰ق.)، بنیان‌گذار نهضت مشعشعیان اهواز و محمد احمد، معروف به مهدی سودانی (۱۲۹۲ق.)، از مهم‌ترین و معروف‌ترین متمهدیان قرون اخیر نیز، از همین مبنا پیروی کرده، مدعی مهدویت شدند. مهدی سودانی هنگامی که خود را مهدی خواند، چهل سال داشت و وارد طریقه سمایه شده بود.^{۳۱} او برای خود مقامی ادعا کرد که در سه عنوان انعکاس داشت: امام، جانشین رسول خدا و مهدی موعود.^{۳۲}

برخی مدعیان مهدویت نیز، با مبنای «باب» امام عصر علیه السلام بودن، حرکت خویش را آغاز کردند. واژه «باب»، همچون کلمات «صراط» و «سبیل»، عنوان و صفتی است که نخست برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام به کار رفته است.^{۳۳} معصومان علیهم السلام در برخی روایات «باب الله» لقب یافته‌اند؛ زیرا واسطه میان خدا و خلق هستند.^{۳۴} علاوه‌براین، برخی افراد نیز به‌عنوان باب تعدادی از ائمه علیهم السلام معرفی شده‌اند؛^{۳۵} هرچند در بیان خود ائمه علیهم السلام از این افراد با عنوان «باب» تعبیر نشده است. اینان کسانی بوده‌اند که علاوه بر بهره جستن از علم و معارف معصومان علیهم السلام با آنان ارتباط خاص داشتند و در برخی امور وکیل کارهای ایشان

بودند و در شرایط حساس سیاسی، واسطه‌ائمه^{۳۶} و پیروان بودند.^{۳۶} شیخ طوسی از نواب اربعه امام زمان^{۳۷} در دوره غیبت صغرا نیز تحت عنوان «باب» یاد کرده است.^{۳۷} بعدها کسانی به دروغ ادعای «باب‌الامام» بودن را مطرح کردند که ائمه^{۳۸} آنان را تکذیب کردند.^{۳۸}

سیدعلی محمد شیرازی (ت ۱۲۳۵ق.)، معروف به «باب»، بنیان‌گذار فرقه بابت، از جمله کسانی است که با ادعای «بابت» امام عصر^{۳۹} حرکت خویش را آغاز کرد؛ هرچند گرایش‌های عرفانی و باطنی را نیز نمی‌توان از حرکت او دور داشت. وی در کودکی به مکتب شیخ عابد رفت که از شاگردان شیخ‌احمد احسائی و سیدکاظم رشتی بود. او گذشته از دلبستگی به اندیشه‌های شیخی و باطنی، به ریاضت‌کشی نیز تمایل داشت. در هوای گرم تابستان بوشهر بالای بام ساعت‌ها رو به خورشید می‌ایستاد و با خواندن اذکار درصدد تسخیر خورشید برمی‌آمد؛ به همین دلیل به «سید ذکر» معروف شده بود.^{۳۹}

علی‌محمد از طریق سیدکاظم رشتی با مسائل عرفانی، تفسیر، تأویل آیات و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیه آشنا شد.^{۴۰} مذهب شیخیه، نوعی تشیع جدید برآمده از مذهب شیعه اثنی‌عشری در قرن دوازدهم هجری قمری است. بنیان‌گذار این فرقه، شیخ‌احمد احسائی از عالمان شیعی مذهب است. شاید بتوان گفت اساس عقاید این فرقه، ترکیبی از تعبیرات فلسفی قدیم با روایات ائمه تشیع است.^{۴۱} مهم‌ترین نقطه جدایی مذهب شیخیه با دیدگاه علمای شیعه که باعث طرد آنان از سوی علما و زمینه برای ظهور عقایدی چون بابت و بهائیت شد، عقیده آنان در باب نیابت امام زمان^{۴۲} است. شیخیه اصول یا ارکان اعتقادی شیعه را محدود به چهار اصل دانستند که عبارتند از توحید، نبوت، امامت و «رکن رابع» که باب خاص امام زمان و واسطه بین مردم و حضرت است. به عقیده آنان در هر دوره یک شیعه خالص وجود دارد که «باب» امام عصر^{۴۳} است و مردم وظیفه دارند او را بشناسند و به او اعتقاد داشته باشند.^{۴۲}

پس از درگذشت سیدکاظم رشتی، مریدان و شاگردان او به دنبال جانشینی برای وی بودند که به قول ایشان مصداق «شیعه کامل» یا «رکن رابع» باشد. در این باره میان چند تن از شاگردان سیدکاظم رقابت افتاد. علی‌محمد نیز در این رقابت شرکت کرد و خود را «باب» امام دوازدهم (واسطه امام و شیعیان) شمرد. ادعای علی‌محمد نظر گروهی از شاگردان

سیدکاظم را به خود جلب کرد. وی پس از مدتی آشکارا ادعای مهدویت کرد و گفت «منم که هزار سال است منتظر او می‌باشید».^{۴۳}

زمینه‌های جنبش‌های مهدوی

ظرفیت‌های مختلف موعودباوری - به‌ویژه در جهان اسلام - زمینه مناسبی برای حضور و ظهور مدعیان مهدویت بوده و هست. در سه قرن نخست تاریخ اسلام، در دوران امویان و دوره اول عباسیان، بیشترین ادعاها در باب مهدویت از ناحیه طرفداران برخی شخصیت‌های ممتاز اجتماعی و دینی مطرح می‌شد، نه از سوی خود آن افراد. شاید بتوان علت این امر را نزدیکی به عصر نبوت و نزول وحی و در نتیجه آشنایی با احادیث مهدویت از طریق صحابه و تابعین، ظلم بنی امیه، و در نهایت وجود چهره‌های برجسته دینی و منتسب به خاندان پیامبر در جامعه دانست؛ اما بعد از این سه قرن و در واقع پس از غیبت امام زمان (عج) وضعیت تغییر کرد و با کاهش محسوس دسته نخست، بر جمعیت خود مدعیان افزوده شد. در این دوره نیز، زمینه‌های بسیاری باعث پیدایش و گسترش ادعاها در باب مهدویت بوده است که برخی از آنها را به‌اختصار برمی‌شمریم:

پویایی و نشاط مهدویت در جهان اسلام

از عوامل مهم در پدید آمدن نهضت‌های مهدوی که از صدر اسلام تا به امروز نقش‌آفرینی کرده است، وضعیت پویا و به لحاظ معنوی ستیزه‌جوی مهدویت و آرمان نجات اسلامی، همراه با تعریف خود به‌عنوان نظام نجات‌بخش و جهان‌شمول و نهایی است. سنت اعتقاد به عصر طلایی به‌عنوان ابزاری مناسب برای مخالفت اجتماعی و دینی، از همان ابتدا در تاریخ اسلام وجود داشته است.

اندیشه مهدویت از دید هیچ امامی به دور نمانده و هر یک از ایشان به جنبه‌ای از مسئله مهدویت پرداخته‌اند. مجموع این روایات به بیش از ششصد حدیث می‌رسد.^{۴۴} این موضوع، از زمان پیامبر (ص) و امامان (ع) تاکنون، همواره در جامعه اسلامی راسخ و پویا بوده است.

علاقه شدید مردم به اهل بیت

اهل بیت و رهبران شیعه - به دلیل علم و تقوا و اخلاق - پیوسته نزد مردم مقدس و محبوب بودند؛ حتی مخالفان ایشان می‌کوشیدند از قداست آنان برای پیشبرد اهداف خود سود جویند. بهترین شاهد این مدعا، تقاضای مختار از امام سجاد، تقاضای زیدیه و عباسیان از امام صادق و تقاضای مأمون از امام رضا برای ورود در نهضت و حکومت است.

از سوی دیگر، مقام و موقعیت معنوی معصومان به گونه‌ای بود که پس از رحلت هر یک از این بزرگواران، شیعیان‌شان به سختی می‌توانستند واقعیت از دست دادن آنان را بپذیرند و رحلتشان را باور کنند؛ به همین دلیل خویشان را با این اندیشه که او رحلت نکرده و باز خواهد گشت، تسلی می‌دادند.^{۴۵} عده‌ای نیز با سوء استفاده از این محبوبیت و احساسات مردم به اهل بیت به نام آنان دست به قیام و نهضت زده و می‌زنند که نمونه قیام عباسیان، شاهدی واضح بر این ادعاست. آنان با شعار «الرضا من آل محمد» نهضت خویش را آغاز کردند، هرچند در ادامه بیشترین دشمنی را با اهل بیت پیامبر روا داشتند.

انحراف اسلام از مسیر اصلی

به اعتقاد شیعیان و براساس واقعیت تاریخی، پس از رحلت پیامبر اسلام و به‌ویژه پس از شهادت مولای متقیان امیر مؤمنان، اسلام از مسیر اصلی و مستقیم خود خارج شد و تعصبات نژادی و اشرافیت ایرانی و رومی، دربار خلفای مسلمان را فراگرفت؛ به همین سبب روزبه‌روز جامعه اسلامی از شعائر اسلامی فاصله گرفت و عدالت اجتماعی رخت بریست و تفاخرات قومی و به دنبال آن تبعیض‌های اجتماعی، در سراسر جامعه اسلامی گسترش یافت. در این فضا، رهایی از ظلم و فساد حکام به‌ظاهر مسلمان و بازگشت به دوران بی‌آلایش و معنوی صدر اسلام، آرمان همه دردمندان مسلمان از عالم و عامی بود؛ به همین منظور پیوسته عده‌ای با ادعای اصلاح امت و بازگرداندن اسلام ناب، از آرمان مهدویت که بهترین وسیله برای انجام این امر بود و جامعه اسلامی با آن آشنایی داشت، دست به قیام می‌زدند. این جریان پس از نهضت کربلا، در قیام‌های کیسانیه، زیدیه و ... به‌خوبی نمایان است.

ظلم و فساد داخلی و تهاجم بیرونی

با بررسی تاریخ ملت‌های مسلمان درمی‌یابیم که هرگاه ظلم، فشار و تبعیض حاکمان و دولت‌مردان و نیز تهاجم نیروهای بیگانه از بیرون مرزهای جهان اسلام فزونی یافته، ناشکیبایی مردم برای ظهور مهدی موعود و منجی کل نیز افزایش یافته است. همین امر سبب شده است تا آنان برخی شخصیت‌های ممتاز جامعه خویش را مهدی موعود بپندارند. ملت‌های مظلوم و اقوام ستم‌دیده که توان انتقام‌جویی از ستمکاران را ندارند، در ضمیر ناخودآگاه خود، همواره یک نجات‌دهنده را می‌جویند تا روزی به پاخیزد و بیدادگران را از میان بردارد. این شوق دیرین و انتظار، در لحظات فشار و اختناق و ضعف و تنگدستی آن‌چنان به التهاب سوزان و نیاز شدید تبدیل می‌شود که عده‌ای را دچار وسوسه ساخته، به ادعایی بزرگ وامی‌دارد. برای نمونه، پس از حملات ویرانگر مغول به ایران، شیعیان نشانه‌های ظهور را نزدیک می‌دیدند. یاقوت حموی، مورخ معروف قرن هفتم می‌نویسد:

در سال‌های نخست حمله مغول، در شهر کاشان، از کانون‌های عمده تشیع در ایران، مردم شهر هر روز سپیده‌دم، از دروازه خارج می‌شدند و اسب زین‌کرده‌ای را با خود می‌بردند تا حضرت مهدی علیه السلام، در صورت ظهور بر آن سوار شود. در زمان فرمانروایی سربداران نیز نظیر همین عمل در شهر سبزوار، یکی از مراکز تشیع معمول بوده است.^{۴۶} از سوی دیگر، گروه‌های بسیاری، نظیر موحدان، خوارج برغواطه، دولت حفصیان و شرفای سعدی از اشراف حجاز، برای مقابله با مهاجمان صلیبی، از الگو و ظرفیت مهدویت استفاده کردند^{۴۷} و به پیروزی‌های بسیاری دست یافتند. هجوم صلیبیان به سواحل کشورهای غرب اسلامی، اندیشه یک مهدی و نجات‌دهنده را تقویت کرده بود. ابن‌تومرت، امرای برغواطه و حفصی و شرفای سعدی، این زمان را بهترین فرصت برای بهره‌گیری از صفت مهدی دیدند.^{۴۸}

شاید بتوان گفت مهم‌ترین و اساسی‌ترین عامل ظهور متمهدیان در همه دوره‌ها - به‌ویژه قرن سیزدهم هجری - اختلاف طبقاتی، زورگویی حکام، فشار و سختی و فقر اقتصادی و تهاجم بیگانگان به سرزمین‌های اسلامی بوده است. کشورهای اسلامی در این قرن بدون استثنا تحت حاکمیت جباران و گردن‌کشان، و از سوی دیگر - به صورت مستقیم یا غیر مستقیم - مستعمره کشورهای بیگانه بودند. این ظلم عظیم و هجوم بی سابقه، عدالت‌خواهی

مردم را به دنبال داشت و در همه‌جا شایع می‌شد که به‌زودی امامی ظهور خواهد کرد که عدل او فراگیر است. در چنین شرایطی، مردم به مجرد شنیدن نغمه‌ای با عنوان اصلاح، با آن همساز شده، آن را می‌پذیرفتند.

در غرب جهان اسلام، ظلم طاقت‌فرسای عرب در دوره ولأه بر مردم افریقیه، زمینه مناسبی برای استفاده مناسب از الگوی خروج امام مصلح دادگر فراهم ساخته بود. اوضاع وخیم کشور سودان و رواج تباهی و زشت‌کاری آشکار تبه‌کاران در آن نیز، برای کسی جای شک نگذاشته بود که رستاخیز به‌زودی فرا می‌رسد.^{۴۹} برای مثال، به عنوان‌های مختلف از مردم سودان - حتی از زنان و کودکان، همراه با فشار، آزار و توهین - مالیات‌های سنگین دریافت می‌شد. مردم سودان سالانه سه بار مالیات می‌پرداختند: یکبار برای فرماندار، یکبار برای قاضی و یکبار برای مأموران مالیات. خانه‌های کسانی که در پرداخت این مالیات‌ها تأخیر می‌کردند، سوزانده می‌شد^{۵۰} و تاجران سودانی به دلیل تجارت پردرآمد برده‌فروشی، مردم سودان را به‌عنوان برده می‌فروختند.

هجوم همه‌جانبه استعمار به سودان و مقابله گسترده و پرشور مهدی سودانی در مقابل استعمارگران نیز، باعث شد بسیاری از مردم سودان به او بپیوندند و از قیامش حمایت کنند. سیدجمال الدین که خود معاصر این متمهدی بوده است، می‌نویسد:

مبالغه نیست اگر بگویم که ورود لشکریان انگلیسی به مصر، مهم‌ترین سبب قوت یافتن محمد احمد است. اگر آنان نبودند، مهدی در دعوت خویش تمکن نمی‌یافت. تاریخ امت‌ها نشان می‌دهد که صاحب چنین دعوتی در هیچ امتی پایدار نمی‌ماند مگر آنکه امت در رنج و سختی باشد. کدام حجت برای محمد احمد در دعوت خویش قوی‌تر از آن است که می‌گوید: دولت انگلیس بر سر آن است که بر زمین مصر که در عداد زمین‌های مقدس و باب مکه و مدینه و مهد علوم دینی و پایه قوت اسلام است، استیلا یابد. پس هرکس که به خداوند و پیامبرش ایمان دارد، باید با داعی خداوند در مقابله با انگلیسی‌ها یار شود و شهرها را از دست اینان برهاند. این سخن دل هر مسلمان را به تپش می‌آورد و او را به مساعدت صاحب این سخن تحریض می‌کند.^{۵۱}

درباره نشو و نمای شیخیه، بابیت و بهائیت نیز می‌توان به این عامل برخورد. مردم از جنگ‌های سخت میان ایران و روس تزار و نیز بی‌کفایتی دولت‌های قاجار، خسته و افسرده شده بودند و به دنبال پناهگاهی معنوی می‌گشتند؛ به همین سبب به مجرد شنیدن ادعاهای

شیخی‌گری و بابی‌گری - مبنی بر نزدیکی ظهور، نیابت امام عصر علیه السلام و ... - به آنان گرایش پیدا کرده، حمایت کردند.^{۵۲}

انگیزه‌های مدعیان مهدویت

در طول تاریخ اسلام پیوسته کسانی بوده‌اند که با انگیزه‌های مختلف، علم اصلاح‌طلبی را برداشته‌اند و به نام مهدویت عده‌ای را به دور خویش جمع کرده‌اند. با توجه به کثرت این مدعیان و داعیه‌های موعودگرایی، نمی‌توان انگیزه یا انگیزه‌های معینی را برای همه داعیه‌داران رهایی برشمرد؛ بلکه شاید به تعداد مدعیان، انگیزه وجود داشته باشد. برخی انگیزه‌ها، شخصی و برخی جمعی بوده است. نسبت به دوره‌های مختلف و شرایط متفاوت جامعه، انگیزه‌ها نیز متنوع بوده است؛ برخی انگیزه حب جاه و فرصت‌طلبی‌شان بیشتر بوده است؛ عده‌ای دست‌کم در ابتدا، انگیزه مبارزه با ظلم و فساد داشته‌اند و برای برخی نیز امر مشتبّه شده است و به زعم اینکه می‌توانند این بار را به دوش بکشند، دست به قیام اصلاح‌طلبانه زده‌اند. در اینجا جهت رعایت اختصار، تنها دو انگیزه مهم متمهدیان را بیان می‌کنیم.

استفاده از مهدویت برای کوبیدن رقبا

در برهه‌هایی از تاریخ اسلام، اندیشه مهدویت مورد استفاده قدرت‌های گوناگون برای مقابله با رقبای سیاسی و مذهبی و مقابله با ادعای مهدویت گروه‌های رقیب بوده است. خوارج، شیعه، امویان، وابستگان خلافت عباسی و نیروهای بربر، طرف‌های این نبرد بزرگ به شمار می‌آمدند و همواره، ادعای مهدویت فرق شیعه، عکس‌العمل گروه‌های رقیب سنی را برمی‌انگیخت. یکی از انگیزه‌های اصلی مدعیان مهدویت در جهان تسنن، برخورد ایذایی، مقاومت و مخالفت در برابر اندیشه امامت منصوص شیعه امامیه بود که مهدی معلوم در روایات را غایب می‌دانست. اعلام غیبت کبرای مهدی، به منزله مردود شمردن ادعاهای مهدویت از سوی دیگر فرق شیعی و غیر شیعی بود. غیبت کبرا تا حدودی جریان ادعای مهدویت را دچار رکود کرد؛ اما این جریان همچنان با آهنگی ناموزون در شرق و غرب طنین‌انداز بود؛ چون اگر غیبت مهدی را قبول می‌کردند، باید می‌پذیرفتند که مهدی دیگری جز مهدی آخرالزمان وجود ندارد.

از مبانی اصلی مواضع امویان در مهدویت، مخالفت با ادعای مهدویت علویان و فاطمیان بود. درباره‌ی عباسیان نیز می‌بینیم که حتی منصور عباسی بنا بر گفته‌ی مورخان- مخصوصاً اسم پسرش را مهدی گذاشت تا از این نام استفاده‌ی سیاسی کند، به مردم بگوید آن مهدی که شما در انتظار او هستید، پسر من است.^{۵۳} بسیاری از کسانی که با او بیعت می‌کردند، به همین عنوان بیعت می‌کردند؛ حتی گاهی در میان نزدیکانش به دروغ بودن این قضیه اعتراف می‌کرد.^{۵۴}

این امر حتی از جانب عالمان فرق و مذاهب نیز دنبال می‌شد و صرفاً در حکومت‌ها خلاصه نمی‌شد؛ چنان‌که غزالی پس از انکار مهدی معلوم در روایات شیعه و سنی، الگوی خود را در باب مهدویت در چهارچوب طریقت و ولایت تصوف ارائه داد. در الگوی غزالی، هر شخص صالح بدون توجه به نسب می‌تواند مهدی باشد.^{۵۵} انگیزه غزالی از بیان نظریه‌ی مهدویت بر پایه‌ی ولایت تصوف، مقابله و طرد اندیشه امامت منصوص شیعی بود. او قول امامیه را که مهدی از اولاد امام حسن عسکری علیه السلام است، باطل دانست و معتقد شد مهدی در خراسان مرده و مدفون شده است.^{۵۶}

مبانی مهدویت او با طرد مبانی نظریه‌ی غیبت شیعه امامی همراه بود. عصاره‌ی سیاست غربی او، تربیت یک طلبه‌ی بربر بود تا وی بتواند در بین بربرهای هم‌جنس و فرهنگ خود، به‌عنوان مهدی ظهور کند. او به ضرورت این مطلب تصریح کرد و در جلسات درس خود محمدبن تومرت را «امید آینده مغرب» نامید و بر ضرورت ظهور یک بربر به‌عنوان مهدی در مغرب تأکید کرد.^{۵۷} ارائه‌ی مهدی نوعی از سوی جهان تسنن، برای از کار انداختن توان شیعه در استفاده از ظرفیت‌های مهدویت در جهان اسلام بود. نظریه‌ی مهدویت و امامت نوعی، جانشین مناسبی برای شعار شرقی «الرضا من آل محمد» بود که قدرت‌طلبان بارها از آن استفاده کردند.

نکته‌ی قابل توجه این است که استفاده از ظرفیت مهدویت برای کوبیدن رقبا، به رقبای مذهبی جهان اسلام خلاصه نمی‌شد؛ بلکه در مواردی به‌نوعی مقابله با موعود دیگر ادیان نیز بود. برای نمونه، ارائه‌ی الگوهای مهدوی در برهه‌ای از تاریخ جهان اسلام (نظیر قرن‌های ۴ و ۵) برای مقابله با تبلیغات مسیحی در باب بشارت ظهور مسیح بود که از چند قرن پیش از آغاز فتوحات مسلمانان در مغرب، به‌وسیله‌ی دولت مسیحی روم و مبلغان وابسته به

آنها در همه جا پراکنده شده بود؛ به همین دلیل ابن عربی اندلسی که در نزدیکی مسیحیان زندگی می‌کرد، با جمع‌بندی این امر، مسیح و مهدی را از نسل محمد ﷺ دانست و معتقد شد که عیسی بن مریم از امت پیامبر اکرم ﷺ است و بالضروره در آخرالزمان نزول کرده، سنت رسول خدا را اجرا می‌کند، صلیب را می‌شکند و خوک را حرام می‌کند. محیی‌الدین با تصریح به شکست صلیب که منشأ روایی دارد، در برابر موعودگرایی مسیحیان موضع گرفته و آن را به شکل اسلامی تأویل کرد.^{۵۸} او ختم ولایت را میراث مشترک مهدی موعود از نسل هاشم و مسیح موعود دانست.^{۵۹}

فرصت‌طلبی و سودجویی

بسیاری از مهدی‌نمایان با استفاده از شرایط پدیدآمده در عصر خفقان، از عقاید پاک و بی‌آلایش مردم در باب موعود رهایی‌بخش اسلام سوء استفاده کرده‌اند و در پی اهداف دنیایی خویش بوده‌اند. به‌طور معمول در شرایطی که تحمل اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برای مردم دشوار شود، موقعیت مناسبی فراهم می‌آید تا برخی افراد، برای پیشبرد اهداف خاص خود با شعارهای اصلاح‌طلبانه مردمی را که به دنبال راه فراری برای رهایی از شرایط موجود هستند، به سوی خود جلب کنند. برای نمونه، ذهبی می‌گوید: ابن‌تومرت از هیچ چیز جز ریاست کردن لذت نمی‌برد و برای دستیابی به مطلوب خود از دعوی کذب، تزویر و خون‌ریزی روی‌گردان نبود.^{۶۰} او نسب خود را به امام ﷺ رسانده، ادعای عصمت و مهدویت خاصه کرد و خود را مهدی آخرالزمان نامید؛ هرچند بر حقانیت خلفای راشدین تأکید ورزید.^{۶۱} وی تنها در پی استفاده سیاسی از اندیشه مهدویت برای سامان دادن به حکومت خود بود، بدون اینکه اعتقادی به مبانی تشیع داشته باشد؛ زیرا شاگرد غزالی بود و از طریق وی با دستگاه خلافت بغداد ارتباط داشت.^{۶۲}

مدعیانی همچون سیدمحمد فلاح، بنیان‌گذار جنبش مشعشعیان اهواز، مهدی سنوسی، مهدی سودانی و ... در ادعای مهدویت خود بسیار سودجویانه عمل می‌کردند و در خیال خود سلطان کامل دولت مذهبی را در سر می‌پروراندند و هرگاه که بیم خطر می‌رفت، ادعای خود را تغییر می‌دادند.^{۶۳} درباره قادیانیه نیز این سودجویی به‌خوبی مشهود است. اعضای جماعت احمدیه باید دست‌کم یک‌چهارم درآمد خود را به صندوق انجمن احمدیه بپردازند.^{۶۴} همچنان‌که در نظر علی محمد باب، هر چیز گران‌بها که صاحبی ندارد، متعلق به

باب است. و نیز در کتاب بیان آمده است که هر چیزی، بهترین آن متعلق به نقطه (یعنی خود باب) و متوسط، آن متعلق به حی (هجده تن از یاران) بوده و پست‌ترین آن برای بقیه مردم است.

این سودجویی در بهائیت به شکل دیگری دنبال شد. بهائیان مشکل روابط نامشروع نامحدود را با پرداختن دیه به بیت‌العدل حل کردند و گفتند اگر مرد و زنی مرتکب زنا شدند، با پرداخت نه مثقال طلا به بیت‌العدل بخشیده می‌شوند و اگر برای بار دوم مرتکب این عمل شدند، دو برابر (هجده مثقال طلا) باید بپردازند و با همین فرمول این حکم در صورت ارتکاب مکرر عمل نامشروع ادامه می‌یابد.^{۶۵} در این فرقه، علاوه بر پول‌های هنگفتی که به حکم بهاء تحت عنوان‌های مختلف به سران بیت‌العدل در اسرائیل پرداخت می‌شود، بهائیان موظف‌اند در ضیافت‌های نوزده‌روزه خود با پرکردن صندوق‌های بیت‌العدل و فرستادن آنها به اسرائیل، تشکیلات بهائیت را تقویت کنند.^{۶۶}

عوامل پیشرفت مدعیان مهدویت

داوری تاریخی نشان می‌دهد اقبال مردم به برخی از مدعیان مهدویت، ریشه در مسائل گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دارد. برخی از علل و عوامل پیشرفت داعیه‌داران مهدویت و مقبولیت آنان به قرار ذیل است:

استفاده از نشانه‌های مهدویت

کم نبودند کسانی که در طول تاریخ با انتساب خود به برخی نشانه‌ها، علم مهدویت برافراشتند و از هر شیوه‌ای بهره گرفتند تا خود و قیام خویش را حق جلوه دهند. بسیاری از مهدی‌نمایان با جعل نشانه‌های مهدی آخرالزمان و نشانه‌های ظهور حضرت برای خویش، مردم را به دور خود جمع کردند.

مهدی‌سودانی در میان صوفی‌مذهبان رشد کرده بود و نشانه‌های فرارسیدن زمان رستاخیز را در کتاب‌های ابن‌عربی خوانده بود. او بر این سخن ابن‌حجر عسقلانی و سیوطی آگاهی یافته بود که از جمله این نشانه‌ها، خروج صاحب‌سودان است.^{۶۷} وی خالی بر گونه داشت که گمان برده بود از علایم مهدویت وی است. او در محاصره شهر خارطوم چون دید کار بر او سخت شده، دشمن را دجال نامید و در نتیجه درویشان با شهادت و

استقامت بیشتری جنگیدند.^{۶۸} نام گرفتن محمد احمد با نام اصلی امام مهدی که همان نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، وی را شخصی وابسته به رستاخیز معرفی می‌کرد که ظهورش خبر از پایان زمان می‌داد.

استفاده از نمادهای صدر اسلام

استفاده از نمادهای صدر اسلام نیز، از دیگر عواملی بود که متمه‌دیان را محبوب مردم می‌کرد. مهدی سودانی بساط مهدویت خویش را با تقلید از دوران صدر اسلام رنگ و لعاب داد. او زنش را عایشه صدا می‌زد؛ پیش از مرگ، چهار خلیفه به‌عنوان خلفای راشدین و با همان القاب تعیین کرد؛ به شاعری از دوستانش لقب حسان بن ثابت داد و وقتی که او اعتراض کرد من شجاعم و حسان ترسو بوده است، وی را به لقب خالد بن ولید خشنود کرد.^{۶۹} او به پیروی از سابقه بیت‌المال صدر اسلام، شخصی را به‌عنوان خزانه‌دار گماشته بود؛ همچنین شخصی را به‌عنوان قاضی کل که ملقب به «قاضی الاسلام» بود، به قضاوت گماشت.^{۷۰}

مهدی سودانی پس از ادعای مهدویت به تمام شخصیت‌های مذهبی و رؤسای قبایل نامه نوشت و اظهار کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله در یک رؤیا به او گفته است که وی مهدی موعود است؛ از این رو از آنها می‌خواست به او ملحق شوند و در جهاد شرکت کنند. حتی این سخن از او نقل شده است که هر کس او را به‌عنوان مهدی نپذیرد، کافر است.^{۷۱}

محمد بن تومرت نیز به منظور پذیرفته شدن در میان کسانی که با اندیشه‌های مربوط به ظهور مهدی و نشانه‌های او از طریق شیعه آشنا بودند، خود را از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله دانست و ادعای عصمت می‌کرد. او پیش از مهدویت به «امام» و پس از آن به «امام معصوم» و «مهدی معلوم» معروف شد. جانشینان ابن تومرت نیز این چهره‌سازی را دنبال کردند.^{۷۲} همانندی نام سید محمد نوربخش با نام پیامبر صلی الله علیه و آله نیز، به او در توجیه ادعایش کمک می‌کرد، تا جایی که حتی اسم فرزندش را قاسم گذاشت تا کنیه‌اش ابوالقاسم شود.^{۷۳}

عوام‌گرایی مردم و عوام‌فریبی مدعیان

یک عامل دوسویه که نقش مهمی در پیشرفت جنبش‌های مهدوی داشته است، عوام‌گرایی مردم و عوام‌فریبی مهدی‌نمایان است. این حقیقت را نباید از نظر دور داشت که جنبش‌های

موعودگرایی، هرگز بدون شور و احساسات -البته احساسات مبهم مسلمانانی که پاسخ‌گوی ندای آنان باشند- به سرانجام نمی‌رسید. این عوام‌گرایی و نادانی در مواردی به غلو و افراط نیز می‌انجامید و باعث می‌شد آنان کسانی را به‌عنوان مهدی و موعود امت معرفی کنند که خود ادعایی در این باب نداشتند و از این ادعا بیزاری می‌جستند؛ مانند بسیاری از فرقه‌هایی که در زمان خود معصومان علیهم‌السلام پدید آمدند و ایشان یا دیگر افراد را مهدی نامیدند و رحلت آنان را نپذیرفتند و قائل به بازگشت دوباره آنان شدند.

نادانی مردمان پیرامون محمدبن‌تومرت، او را در رسیدن به اهدافش یاری می‌رساند. او برای اینکه پیروانش را قانع سازد که مهدی حقیقی است، کسی را در چاه قرار می‌داد و به مردم می‌گفت فرشتگان از درون چاه با من سخن می‌گویند و آن فرشته پنهان در چاه نیز غالباً حکم قتل مخالفان محمدبن‌تومرت را صادر می‌کرد و بربرهای متعصب نیز بی‌درنگ آن حکم را اجرا می‌کردند. گاه نیز برای اینکه پیروانش به راز او پی‌نبرند و دهان شخص نهفته در چاه و آگاه از اسرار مگو، برای همیشه بسته بماند، دستور می‌داد چاه را از خاک پر کنند.^{۷۴}

مردم سودان نیز، پیروزی مهدی سودانی بر نیروهای به‌ظاهر شکست‌ناپذیر بیگانه را دلیل کافی بر صدق ادعای او دانستند و تصادفاً در سال ادعای او، ستاره دنباله‌داری در آسمان ظاهر شد و به مردم سودان تلقین شد که این ستاره، پرچم حضرت مهدی است که فرشتگان آن را به دوش می‌کشند.

بی‌بصیرتی مردم تا حدی به متهمدی سودان میدان داد که آنان را از ترک سودان باز داشت و رفتن به حج را حرام شمرد و مردم سودان را قانع ساخت که زیارت بارگاه او به‌منزله‌ی ادای حج است؛^{۷۵} مبدا پیروانش هنگام خروج از سودان و در تماس با مسلمانان در حقانیت او و دعوتش شک کنند. او هنگامی که سخنرانی می‌کرد، این‌گونه به نظر می‌رسید که تمام اعضا و جوارحش سخنرانی می‌کند. زمانی که جنایات اولاد آدم را می‌شمرد و نعمتی را که بدان‌ها روآورده بود وصف می‌کرد یا هنگامی که مردم را بر جهاد ترغیب می‌کرد، به گریه می‌افتاد و طوری تظاهر به خشوع می‌کرد که شنوندگان را به گریه می‌انداخت.^{۷۶}

از ممیزات طریقه نوربخش، پوشیدن لباس مشکی بود که بعدها پیروانش آن را به عمامه سیاه تغییر دادند. این کار باعث افزایش هیجان مردم در پیوستن به آنها شد؛ به گونه‌ای که حکومت تیموری نوربخش را از این کار منع کرد.^{۷۷} درباره‌ی علی محمد باب نیز می‌بینیم که وی خواندن کتاب‌های آسمانی پیش از ظهور خود را حرام کرد و سوزاندن آنها و همه کتاب‌های علمی را واجب دانسته و تعلیم و تعلم و تدریس تمام علوم و کتب غیر از کتاب‌های خویش را حرام دانسته است.^{۷۸}

مردم به ملامحمدعلی که از مبلغان سیدعلی محمد باب بود، لقب «حضرت اعلی» دادند و حامیانش برای او سراپرده‌ای ساخته، او را در پس پرده پنهان می‌کردند تا مردم او را کمتر ببینند و شوکت او روزبه‌روز در خاطر مردم بیشتر شود. روزی ملامحمدعلی برای رفتن به حمام از پس پرده بیرون آمد، جماعت بایه هنگامی که او را دیدند صف کشیدند و با آنکه زمین پر از گل بود، بر زمین افتاده و صورت‌ها را در میان آن گل بر زمین مالیدند و تا محمدعلی به آنان اجازه نداد، سر برنداشتند.^{۷۹}

حمایت استعمار

هرچه پیش می‌آیم، بی‌آنکه از اهمیت عناصر دیگر کم شود، بر گونه‌ها، ریشه‌ها، انگیزه‌ها و مسائل جنبش‌های مهدوی افزوده می‌شود. توجه به این نکته ضروری است که به‌خصوص در دوره معاصر جنبش‌های مهدوی مورد بهره‌برداری عناصر استعماری قرار گرفته‌اند. در این دوره عده‌ای از انسان‌های پاک‌نهاد صرفاً به سبب وجود برخی شواهد و شباهت‌ها در هیئت ظاهری و سلوک اجتماعی آنان، دل در گرو آنان بستند؛ اما در رأس هرم، نشانه‌هایی از حضور کم‌رنگ و پررنگ سیاست‌مداران استعمار وجود دارد که با سوءاستفاده از چنین فضایی، ضربه‌های جبران‌ناپذیری بر پیکر جوامع اسلامی و اسلام وارد کرده‌اند. ضربه‌ای که استعمار از پایندی مسلمانان به آموزه‌های اسلام (نظیر نماز، جهاد و ...) در کشورهای مسلمان خورده بود، آنان را واداشت تا با این ترفند، جنبش‌های اسلامی ضد استعماری را خنثا کنند.

ادعاهای شیخ‌احمد احسائی درباره‌ی وجود باب خاص امام زمان علیه السلام در هر عصری، نظر سیاست‌بازان خارجی را به تداوم شیخیه به‌عنوان نطفه‌ای که می‌تواند تهدیدی جدی برای تشیع و روحانیت و نظام مدافع و مروج شیعه به شمار آید، به خود جلب کرد؛ به نحوی که

پس از ظهور بابیت و بهائیت، دست‌اندازی آنان به پرورش و تقویت و تحریک این مدعیان مورد تأیید دولت‌های متبوع قرار گرفت. درمقابل رهبران این فرقه‌ها نیز، سرسپردگی خود را به سفارت‌خانه‌های روس و انگلیس دو چندان کردند تا از این طریق هم باعث رونق کسب و کار خویش و هم جلب رضایت سیاست‌گذاران خارجی شوند.^{۸۰}

عباس افندی، از سران بهائیت، با پیوستن به دولت‌های بیگانه، وجهه بین‌المللی این آیین را تکمیل کرد و به پاس خدماتش به دولت انگلستان، لقب «سر»، و نشان «نایت‌هود»^{۸۱} (بزرگ‌ترین نشان خدمت‌گذاری به انگلیس) را از آنان دریافت کرد.^{۸۲} این ماجرا پس از استقرار انگلیسی‌ها در فلسطین صورت گرفت. در مراسم خاکسپاری عبدالبهاء نمایندگانی از دولت انگلیس حضور داشتند و وینستون چرچیل، وزیر مستعمرات بریتانیا، با ارسال پیامی مراتب تسلیت پادشاه انگلیس را به جامعه بهایی ابلاغ کرد.^{۸۳}

یکی از نشانه‌های تمایل این فرقه به انگلستان این بود که آنها هیچ‌گاه با حکومت به ستیز نمی‌پرداختند و یکی از شرایط مؤسس این فرقه برای بیعت این بود که هیچ‌یک از پیروان این آیین بدون اطاعت از حکومت وقت انگلیس اجازه بیعت با او را نداشتند. این نکته را یکی از پیروان این آیین در کتابی که با عنوان تحفه شاهزاده ویلز به فارسی تدوین کرده، آورده است.^{۸۴} رژیم شاه از بهائیان نه تنها حمایت می‌کرد، بلکه براساس اسناد ساواک، آنان مورد حمایت رئیس‌جمهور آمریکا و دولت اسرائیل نیز بودند. آنان علاوه بر تبریک پیروزی اسرائیل، گستاخی را به جایی رساندند که مبالغه‌ناگفتی پول برای کمک به ارتش اسرائیل جمع‌آوری کردند.^{۸۵}

درباره به وجود آمدن نهضت قادیانی در هندوستان، این نکته قابل تأمل است که وقتی فرماندهان انگلیسی در برابر مهدی سودانی دچار شکست‌های پی در پی شدند، خبر این واقعه در همه جا پراکنده شد. عده‌ای بر این باورند که حکومت انگلیس از سرانجام ایمان مردم هند به این جنبش هراسان شد؛ زیرا طوفان انقلاب در هند هنوز آرام نگرفته بود. به احتمال قوی همین امر باعث گرایش انگلیس به جنبش قادیانی برای مقابله با روی آوردن مردم هند به مهدی سودانی شد. این امر، رشد و گسترش عقاید قادیانی را در پی داشت؛ چراکه اساس این آیین را ترک جهاد با شمشیر و وجوب جهاد با برهان و گفت‌وگو و راه‌های مسالمت‌آمیز تشکیل می‌داد.^{۸۶}

قادیانی در سپاس‌گزاری از استعمار، در برخی نوشته‌های خود تصریح می‌کند که حکومت انگلستان به او موقعیت بخشیده است. وی در ۱۴ فوریه سال ۱۸۹۸م. درخواستی به حاکم انگلیسی پنجاب تقدیم کرد و دوستی و وفاداری خود را به حکومت انگلیس یادآور شد و خدماتی را که برای آنها انجام داده بود، برشمرد. او گفت بیشتر عمر من در تأیید و یاری حکومت انگلیسی سپری شد و در باب منع جهاد و وجوب اطاعت از حاکم انگلیسی کتاب‌ها و نشریه‌هایی تألیف کردم که اگر گردآوری شوند، پنجاه خزانه را پر می‌کنند.^{۸۷}

آثار جنبش‌های مهدوی

آثار مخرب جنبش‌های مهدوی بر جهان اسلام، بیش از آثار مثبت کوتاه‌مدت آنها بوده است. نگاهی به روند تاریخی این ادعاها از صدر اسلام تا به امروز، گواه این مدعاست. این ادعاها، نیروهای جامعه اسلامی را در مسیرهای انحرافی به حرکت واداشت، افکار و اعمال بسیاری از مسلمانان را - دست‌کم برای مدتی - به خود مشغول کرد، جامعه اسلامی را به تشتت و فرقه‌گرایی کشاند، باعث پدید آمدن فرقه‌های انحرافی و مخالف اسلام شد، در مواردی به مخالفت مستقیم با شریعت نبوی انجامید، باعث سوء استفاده مخالفان اسلام و در مواردی مخالفان شیعه شد، مهدویت اصیل اسلامی را به چالش کشید، باعث رواج بدعت‌ها، تحریف‌ها، قشری‌گری‌ها و نفوذ عقاید خرافی در دین شد و... در اینجا برخی این آثار را به اختصار توضیح می‌دهیم.

رویارویی با اسلام

از پیامدهای مهم جریان متمهدیان، رویارویی با اسلام و شریعت نبوی است. در قرون اخیر، به‌ویژه با این پیامد بیشتر روبه‌رو هستیم. کسانی همچون بابیان، بهائیان و پیروان قادیانیه با همدستی بیگانگان و استعمارگران، عامل اجرای اهداف آنها شدند. برای نمونه، بابیان با سیاست گام‌به‌گام، ابتدا ادعای بابت از ناحیه مهدی حقیقی کرده، بعد از جمع مریدان، مدعی مهدویت شدند و در نهایت سر از مخالفت عملی با اسلام درآوردند. برخی از این مهدی‌نمایان پا را از حد فراتر نهاده، ادعای پیامبری کردند و القائنات استعمارگران را تحت عنوان وحی در کتاب‌های خویش گرد آوردند. آنان با تأسیس مذهب

استعماری خویش، احکام و تکالیف اسلام (همچون نماز، روزه، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و ...) را منسوخ و باطل اعلام کردند و بدین‌وسیله موانع بزرگ فسادکاری خود و اربابانشان را در سرزمین‌های اسلامی از سر راه برداشتند.

پس از آنکه جمعی از پیروان علی محمد باب دین اسلام را منسوخ اعلام کردند، او هم جرئت یافت و ادعای نبوت و آوردن شریعت جدید کرد.^{۸۸} بهاء نیز همچون علی محمد باب، دین اسلام را منسوخ اعلام کرد.^{۸۹} جایگاه خداوند در نظر بابیان و بهائیان به‌درستی معلوم نیست. گاهی کلماتی دال بر فردیت و یکتایی و صفات ذاتیه خداوند و حمد و ثنای او می‌آورند و در زمان دیگر خود را خدا و ربّ اعلی می‌نامند.^{۹۰} آنان خاتمیت پیامبر اکرم ﷺ را نفی کرده و پس از اثبات پیامبری خود، مقام نبوت خویش را بالاتر از مقام ایشان اعلام کردند.^{۹۱}

غلام‌احمد قادیانی نیز با برخی قوانین اسلام (مانند جهاد و امر به معروف و نهی از منکر) مخالفت کرد. وی در باب مسئله جهاد معتقد بود که جهاد با شمشیر با دشمنان اسلام، حرام است؛ بلکه باید این تکلیف شرعی با وسایل مسالمت‌آمیز اعمال شود؛ به همین مناسبت «احمدیه» به دولت انگلیس وفادار بوده‌اند.^{۹۲} پیروان غلام‌احمد میان او و پیامبر اسلام ﷺ فرقی نمی‌گذارند و قادیانی را هم‌رتبه حضرت محمد ﷺ می‌دانند و خلفای او را با خلفای راشدین در یک حد قبول دارند. آنان اعمال حج را در قادیان با اعمال حج در مکه برابر می‌دانند. قادیانی‌ها وصلت افراد خود را با مسلمانان غیر مشروع می‌شمرند.^{۹۳}

ایجاد فرقه‌های انحرافی

از رهاوردهای دیگر جنبش‌های مهدوی این بود که آیینی به دیگر آیین‌ها افزودند؛ هرچند همه آنها مدعی بودند که می‌خواهند آیین‌های قبلی را متحد سازند، تا جایی که حتی این جنبش‌ها در میان پیروان خود به شعبه‌های مختلفی تقسیم شدند.^{۹۴} از سوی دیگر، فرقه‌سازی از دیرباز یکی از ابزارهای طاغوت‌ها و استعمار و استکبار برای از بین بردن مذهب‌های اصیل بوده است. با نگاهی به تاریخ و بررسی روند حرکت اسلام از آغاز تا امروز می‌توان دریافت که اسلام و مسلمین همواره مانعی بر سر راه طاغوت‌ها و استعمارگران بوده است؛ از این رو این آیین حیات‌بخش پیوسته آماج فتنه‌انگیزی آنان بوده است. یکی از این فتنه‌ها، ساختن فرقه‌های مختلف مذهبی است تا مسلمانان به خود

سرگرم سازند، آنان از اسلام اصیل دور کنند و نیروی امت واحد اسلام را هدر دهند. بدیهی است هنگامی که مأموریت اصلی، اسلام‌زادگی باشد، چه بهتر که این کار با آموزه‌های دینی صورت پذیرد.

فرقه‌سازی استعماری، به‌ویژه سابقه‌ای دست‌کم سیصد ساله دارد. از دوره صفویه، این طرح را استعمار به کار گرفته است. فرقه‌سازی و جلوه دادن آن به‌عنوان جنبش‌های اجتماعی، از حربه‌های کاری آنان در دوران تسلطشان بر بخش عظیمی از جغرافیای جهان بود. این حرکت در مناطق مختلف، اشکال گوناگونی داشت و به فراخور شرایط محیطی و آداب‌ورسوم و سنن مردم بومی اجرا می‌شد.^{۹۵}

دشمنان اسلام پس از اینکه دریافتند فرهنگ انتظار و مهدویت یکی از مهم‌ترین موانع سلطه آنان بر کشورهای اسلامی است، از نادانی مردم و دیگر زمینه‌های مساعد سوء استفاده کردند، فرقه‌های ضالّه‌ای پدید آوردند و به اقتدار، انسجام و وحدت مردم مسلمان ضربه وارد کردند. آنان کوشیدند از یک‌سو با تحقیر هویت ملی باورهای دینی مسلمانان زمینه را برای پذیرش فرهنگ منحط غرب فراهم کنند و از سوی دیگر با تبلیغات گسترده مکتب‌ها و مذاهب‌های پوشالی و تقویت آنها، به هدف خود (محو و نابودی اسلام) برسند.

غرب مسیحی نیک می‌دانست که انگیزه و آرمان نهفته در جان ساکنان کشورهای مسلمان، دیر یا زود نیروهای استعماری را از سرزمینشان بیرون خواهد راند؛ به همین دلیل آنان با تشکیل مثلثی در سرزمین‌های اسلامی، جاپایی برای خود ساختند و با پاشیدن تخم نفاق، امکان ماندن خویش در این سرزمین‌ها به‌گونه‌ای دیگر را فراهم کردند. این مثلث چیزی جز حمایت گسترده از مذاهب جعلی بابیت در ایران، وهابیت در عربستان و مذهب قادیانی در هند نبود. این سیاست در جهان تشیع، در قالب ترویج اخباری‌گری، صوفی‌گری، شیخی‌گری، بابی‌گری و بهائی‌گری نمایان شد. در جهان اسلام نیز این راهبرد در چند محور دنبال شد: حمایت گسترده انگلیس از بهائیت در ایران،^{۹۶} و قادیانیه در هند، ملقب ساختن سرسیداحمدخان هندی به «میر»، به پاس خدماتش به تجدد و انگلیس و به‌عنوان یکی از پیشگامان تجدیدنظر دینی،^{۹۷} و حمایت استعمارگران روسی از شاخه‌ازلیه بابیه (پیروان یحیی صبح‌ازل).^{۹۸}

ایجاد تفرقه در جامعه اسلامی

یکی از این آفت‌های جنبش‌های مهدوی، ایجاد اختلاف در میان مسلمانان است. این حرکت‌ها باعث شد توان و نیروی واحد امت اسلام به جای اینکه صرف مسائل مهم و ایجاد تمدن عظیم اسلام شود، به درگیری‌های فرقه‌ای و گروهی فرو کاهد و به تحلیل رود. حرکت این مدعیان فرقه‌ساز باعث شد گروه‌های مختلف هرکدام گوشه‌ای و جنبه‌ای از اسلام را بگیرند و از ابعاد دیگر آن غفلت ورزند.

انگیزه‌های شخصی و جاه‌طلبی مدعیان و حامیانشان، آتش اختلافات را شعله‌ورتر کرد؛ زیرا با رسوخ این اوصاف در جامعه اسلامی، ریسمان محکم همیاری می‌گسلد و اراده‌های افراد سست می‌شود و هرکس تنها به فکر منافع شخصی خویش است.^{۹۹} این متمهدیان با جمع کردن عده‌ای به دور خویش، نیروی متمرکز جامعه اسلامی را به سستی و اضمحلال کشاندند و به استیلاي دشمنان اسلام بر جوامع مسلمانان یاری رساندند. قادیانی روزنامه‌ای به نام تهذیب‌الاخلاق منتشر می‌کرد که فقط مایه گمراهی و ایجاد تفرقه و دشمنی میان مسلمانان هند با دیگر مسلمانان، به‌خصوص با عثمانیان بود. او عقیده داشت که علت پیشرفت اروپا در تمدن، علم، صنعت، قدرت و اقتدار، فقط کنار گذاشتن دین و رو آوردن به طبیعت‌گرایی بوده است.^{۱۰۰}

سیدجمال‌الدین در مجله العروة الوثقی چنین می‌نویسد:

انگلیسی‌ها در هند زمانی که احساس کردند که خیال حکومت بر اندیشه مسلمانان غالب است و در دینشان چیزی است که آنها را به جنبش و حرکت برای باز پس گرفتن منافع از دست‌رفته‌شان وا می‌دارد، تلاش کردند گروهی از مردم را که خود را منتسب به اسلام می‌دانند و لباس مسلمانی به تن دارند، ولی در باطن نسبت به اسلام کینه و نفاق می‌ورزند و منحرف هستند (یعنی مادی‌گرایان و تجربه‌گرایان) به سوی خود کشاندند. انگلیسی‌ها آنان را جهت فاسد کردن اعتقاد مسلمانان و ضعف تعصب دینی برای خاموش ساختن آتش غیرتشان و گسستن رشته اتحاد و همبستگی‌شان به کار گرفتند. آنها این جماعت را در تأسیس مدرسه علی‌گه و انتشار روزنامه برای نشر دروغ‌هایشان در میان هندیان یاری کردند، تا ضعف اعتقادی فراگیر شود و روابط بین مسلمانان سست گردد و انگلیسی‌ها بتوانند به راحتی بر آنان مسلط شوند.^{۱۰۱}

نتیجه‌گیری

نگاه جریان‌شناسانه به موضوعات کلامی و عقیدتی، نگاهی راهگشا برای دستیابی به نتیجه‌ای جامع و کامل است. با این نگاه به موضوع مدعیان مهدویت در طول تاریخ اسلام - به‌ویژه تاریخ معاصر - می‌توان با تجهیزات کافی با فردای ناشناخته روبه‌رو شد و از فتنه چنین مدعیانی در امن و امان ماند.

بررسی جریان‌شناسانه به جنبش‌های مهدوی نشان می‌دهد که این جنبش‌ها، مبانی نظری، انگیزه‌ها و آثار متفاوتی داشته و دارند. با توجه به آنچه در این نوشتار آمد، نتایج ذیل قابل بیان است:

۱. ادعا در باب مهدویت، جریانی است که از صدر اسلام آغاز شده و با فراز و فرودی تا به دوران معاصر ادامه داشته است و به دوره‌ای خاص اختصاص ندارد.
۲. مبانی نظری فراوانی این جریان را تغذیه کرده است که بسته به موقعیت جغرافیایی، سیاسی و مذهبی متفاوت بوده است.
۳. در باب انگیزه‌ها نیز روشن شد که نمی‌توان یک یا چند انگیزه خاص را برای جنبش‌های مهدوی برشمرد؛ هرچند برخی انگیزه‌ها (نظیر کوبیدن رقبای سیاسی و مذهبی) رخت بر بسته است، انگیزه فرصت‌طلبی و سودجویی و جاه‌طلبی همچنان باقی و بلکه پررنگ‌تر شده است.
۴. برخی از زمینه‌های ادعاهای موعودگرایانه (همچون پویایی و نشاط مهدویت در جهان اسلام و علاقه شدید مردم به اهل بیت علیهم‌السلام) همچنان باقی است؛ اما برخی زمینه‌ها (نظیر مبارزه با تهاجم مستقیم بیگانگان صلیبی) جای خود را به مبارزه با استعمار کهنه و نو داده است.
۵. در نهایت اینکه آثار ویرانگر این جنبش‌های، بیش از آثار مثبت کوتاه‌مدت آنها بوده است. این آثار مخرب، نظیر ایجاد تفرقه در جهان اسلام و تبدیل امت اسلام به گروه‌ها و جناح‌های متفاوت و رقیب، ماندگار بوده است. دیگر اینکه برخی از این جنبش‌ها به جای اصلاح امر جهان اسلام، به مبارزه علنی با اسلام و شریعت پرداخته‌اند و از اساس از امت اسلام جدا شده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابی‌جعفر محمدبن حسن طوسی (شیخ طوسی)، الغیبه، ص ۱۱۵؛ محمدبن علی بن حسین بن بابویه صدوق (شیخ صدوق)، الهدایه، ص ۴۵.
۲. شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، ص ۴۰۶.
۳. محمدبن عبد‌الکریم شهرستانی، الملل و النحل، ج ۲، ص ۱۱.
۴. میرزا حسین طبرسی نوری، نجم‌الثاقب، ص ۲۱۴؛ حسن بن موسی نوبختی، فرق‌الشیعه، ترجمه محمدجواد مشکور، ص ۵۰؛ ابن جوزی، المنتظم فی‌التاریخ، ج ۱۳، ص ۲۹۶.
۵. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل‌الطالبین، ص ۱۴۱ و ۱۶۴.
۶. عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین‌الفرق، ص ۳۲-۳۳.
۷. دائرة‌المعارف، سیری در فرهنگ و تاریخ تشیع، ص ۱۷.
۸. عبدالقاهر بغدادی، همان، ص ۲۳.
۹. میرزا حسین نوری، همان، ص ۲۱۵.
۱۰. عبدالقاهر بغدادی، همان، ص ۳۴.
۱۱. دائرة‌المعارف، سیری در فرهنگ و تاریخ تشیع، ص ۲۰؛ حسن بن موسی نوبختی، همان، ص ۱۱۹.
۱۲. رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۷۰ - ۵۷۱.
۱۳. لطف‌الله صافی گلپایگانی، منتخب‌الانثر، ص ۳۵۵؛ شیخ طوسی، همان، ص ۲۱۷.
۱۴. برای آشنایی با نام‌ها و تاریخ متهمدیان، رک: محمد بهشتی، ادیان و مهدویت، ص ۷۱ - ۸۶.
۱۵. ابن جوزی، المنتظم فی‌التاریخ، ج ۱۳، ص ۲۹۶؛ ج ۳، ص ۲۵۱؛ علی بن بی‌زرع فاسی، الانیس‌المطرب بروض‌القرطاس فی‌اخبار‌الملوک‌المغرب و تاریخ‌مدینه‌فاس، ص ۱۳۲؛ احمد بن خالد الناصری، الاستقصاء لاخبار‌الدول‌المغرب‌الاقصی، ج ۵، ص ۱۶۶.
۱۶. محمدرضا پاک، «مهدویت در غرب اسلامی»، فصلنامه تاریخ اسلام، ش ۲۷، ص ۱۲۷.
17. www. Vikipidea Encyclopedia
۱۸. برگرفته از روزنامه کیهان، دوشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۸۵.
۱۹. عبدالرحمن ابن‌خلدون، مقدمه، ص ۸۲، ۲۳۰؛ ابی‌بکر صنهاجی بیدق، اخبار‌المهدی، ص ۲۶.
۲۰. علی بن سلطان محمد الهروی القاری، رساله فی‌المهدی‌المنتظر، ص ۱۲.
۲۱. محمدرضا پاک، «مهدویت در غرب اسلامی»، تاریخ اسلام، ش ۲۷، ص ۱۲۷.
۲۲. محیی‌الدین ابن عربی، فتوحات‌المکیه، ج ۱۲، ص ۶۴.
۲۳. جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، ص ۱۲۶.
۲۴. محمدرضا پاک، «مهدویت در غرب اسلامی»، تاریخ اسلام، ش ۲۷، ص ۱۲۷.
۲۵. دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۱۶۸ - ۱۶۹.
۲۶. احمد موثقی، جنبش‌های اسلامی معاصر، ص ۲۱۵؛ ع دخانیاتی، تاریخ آفریقا، ص ۷۱.
۲۷. المقرئ تلمسانی، نفع‌الطیب من غصن‌الاندلس‌الرطیب، ج ۲، ص ۲۰۱.

۲۸. عبدالرحمن ابن خلدون، *العبر*، ج ۱۲، ص ۶۳۸ و ۶۴۲.
۲۹. محمد جواد مشکور، *فرهنگ فرق اسلامی*، ص ۳۱۸؛ دایرة المعارف فارسی، ج ۲، بخش ۲، ص ۲۵۷.
۳۰. مصطفی کامل شیخی، *تشیع و تصوف*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراقرلو، ص ۲۸۷؛ احمد کسروی، *تاریخ پانصد ساله خوزستان*، ص ۲۹؛ محمدعلی رنجبر، *مشعشعیان*، ص ۷۷ و ۷۸.
۳۱. هالت پی. ام. و دالی ام. دبلیو، *تاریخ سودان بعد از اسلام*، ترجمه محمدتقی اکبری، ص ۹۷.
۳۲. همان، ص ۹۶.
۳۳. محمدبن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۴۳۷ و ج ۲، ص ۳۸۸ - ۳۸۹.
۳۴. محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۴۰، ص ۲۰۰ - ۲۰۷ و ج ۲۴، ص ۱۲؛ *نهج البلاغه*، خ ۱۵۴.
۳۵. رک: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۷۷، ۱۷۶، ۲۱۱، ۲۸۰، ۳۲۵، ۳۶۸، ۳۸۰، ۴۰۲ و ۴۲۳.
۳۶. *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۱، مدخل «باب».
۳۷. شیخ طوسی، همان، ص ۴۷۷.
۳۸. کشی، رجال، ش ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۴۸.
۳۹. بهرام افراسیابی، *تاریخ جامع بهائیت*، ص ۶۰ - ۶۹.
۴۰. حسن فرید گلپایگانی، *مفتاح باب‌الابواب*، ص ۸۱، ۸۲.
۴۱. محمدجواد مشکور، همان، ص ۳۱۸؛ *دایرة المعارف فارسی*، ج ۲، بخش ۲، ص ۲۶۶ - ۲۶۹.
۴۲. همان، ص ۲۶۹؛ محمدحسن آل طالقانی، *الشیخیه نشأتها و تطورها و مصادر دراستها*، ص ۲۹۸ - ۳۰۹؛ محمدرضا همدانی، *هدیه النملة الى مجدد الملة*، ص ۱۳، ۲۷، ۲۸ و ۳۹.
۴۳. *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۱، ص ۱۷.
۴۴. رسول جعفریان، همان، ص ۵۷۵، به نقل از مؤسسه المعارف الاسلامیه، معجم احادیث مهدی.
۴۵. علی محمد ولوی، *تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی*، ج ۱، ص ۲۳۳؛ رسول جعفریان، همان، ص ۵۷۶.
۴۶. ای. پ پطروشفسکی، *نهضت سرداران خراسان*، ص ۱۵ و ۱۶؛ شیرین بیانی، *دین و دولت ایران در عهد مغول*، ج ۲، ص ۵۸۲، به نقل از یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۷، ص ۱۳.
۴۷. رک: علی بن بی زرع فاسی، همان، ص ۹۸ - ۱۳۲؛ عبدالوهاب حسنی، *ورقات*، ج ۲، ص ۴۴۲؛ ابن عذارى مراکشی، *البيان المغرب*، ج ۲، ص ۸۰ - ۸۱ ج ۳، ص ۲۵۱؛ رک: احمدبن خالد الناصری، *الاستقصاء لخبار الدول المغرب الاقصی*، ج ۵، ص ۲۰.
۴۸. محمدرضا پاک، «مهدویت در غرب اسلامی»، فصلنامه تاریخ اسلام، ش ۲۷، ص ۱۲۷.
۴۹. عباس محمود عقاد، *اسلام در قرن بیستم*، حمیدرضا آژیر، ص ۱۲۳.
۵۰. مستتر دار، *مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم*، ص ۱۸۳.
۵۱. همان، ص ۱۹۹.
۵۲. حسن فرید گلپایگانی، همان، ص ۱۱۹، ۱۱۸.

۵۳. مستتر دار، همان، ص ۳۵.
۵۴. ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۹۶.
۵۵. محمدرضا پاک، «مهدویت در غرب اسلامی»، فصلنامه تاریخ اسلام، ش ۲۷، ص ۱۲۷.
۵۶. علی‌بن سلطان محمد الهروی القاری، همان، نسخه خطی، ص ۱۲.
۵۷. «لا بد ان هذا البربری سیظهر» ر. ک: علی‌بن زرع فاسی، همان، ص ۱۹۰.
۵۸. محیی‌الدین ابن عربی، همان، ج ۱، ص ۱۶۶.
۵۹. «انا ختم الولاية دون شك لورث الهاشمی مع المسيح». ر. ک: همان، ج ۱، ص ۲۶۶.
۶۰. دائره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۱۶۹.
۶۱. احمد موثقی، همان، ص ۱۳۲ و ۱۳۷.
۶۲. محمدرضا پاک، «مهدویت در غرب اسلامی»، فصلنامه تاریخ اسلام، ش ۲۷، ص ۱۲۷، به نقل از محمدبن احمد ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۴، ص ۵۸.
۶۳. مشعشعیان کسروی، مدعیان دروغین مهدویت، ص ۴۵؛ بهرام افراسیابی، لیبی و تاریخ، ص ۸۳.
۶۴. حسن فرید گلپایگانی، همان، ص ۵۲.
۶۵. حسینعلی بهاء، اقدس، ص ۵.
۶۶. مهناز رئوفی، سایه شوم، ص ۳۶.
۶۷. عباس محمود عقاد، همان، ص ۱۲۳.
۶۸. حسین تاجری، انتظار بَدَر انقلاب، ص ۱۷۲.
۶۹. همان.
۷۰. هالت پی ام و دالی ام. دبلیو، تاریخ سودان بعد از اسلام، ص ۹۶.
۷۱. احمد موثقی، جنبش‌های اسلامی معاصر، ص ۲۶۲.
۷۲. همان، ص ۱۳۲.
۷۳. مصطفی کامل شبیبی، همان، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.
۷۴. احمد سروش، مدعیان مهدویت، ص ۴۴.
۷۵. عباس محمود عقاد، همان، ص ۱۲۵.
۷۶. مستتر دار، همان، ص ۲۱۰.
۷۷. مصطفی کامل شبیبی، همان، ص ۳۱۵؛ نورالله شوشتری، مجالس المومنین، ص ۳۱۵.
۷۸. محمدباقر مجلسی، مهدی موعود، ص ۱۵۸.
۷۹. اعتضادالسلطنه، فتنه باب، ص ۴۲.
۸۰. سیدمحمدباقر نجفی، بهائیان، ص ۶۱۵ و ۶۱۶؛ موسی نجفی و موسی فقیه حقانی، تاریخ تحولات سیاسی ایران، ص ۱۱۸-۱۱۹.

۸۲. اسماعیل رائین، *انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی*، ص ۱۱۸؛ شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۳، ص ۲۹۹.
۸۳. دانشنامه جهان اسلام، ج ۴، ص ۷۴۰.
۸۴. عباس محمود عقاد، همان، ص ۱۲۸.
۸۵. روح‌الله حسینیان، *سه سال ستیز مرجعیت شیعه*، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.
۸۶. همان، ص ۱۲۶ - ۱۲۷.
۸۷. محمد بهی، *اندیشه نوین اسلامی در رویارویی با استعمارغرب*، ص ۴۱.
۸۸. دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۹.
۸۹. همان، ج ۴، ص ۷۳۸.
۹۰. همان، ج ۱ و ج ۴.
۹۱. حسینعلی بهاء، همان، ص ۱۴۹، ۱۶۱ و ۱۶۴.
۹۲. محمد معین، *فرهنگ فارسی*، ج ۵، ص ۱۰۴.
۹۳. نورالدین چهاردهی، *داعیان پیامبری و خدایی*، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.
۹۴. عباس محمود عقاد، همان، ص ۱۳۱ - ۱۳۲.
۹۵. وحید اختر، *تاریخ و فرهنگ معاصر*، ترجمه رسول جعفریان، ج ۱، مقاله «میرسید احمدخان و اندیشه دینی».
۹۶. موسی نجفی و موسی فقیه حقانی، *تاریخ تحولات سیاسی ایران*، ص ۱۱۹ - ۱۱۸.
۹۷. وحید اختر، همان، ج ۱، مقاله «میرسید احمدخان و اندیشه دینی».
۹۸. موسی نجفی و موسی فقیه حقانی، همان، ص ۱۱۹ - ۱۱۸.
۹۹. قرآن به این حقیقت اشاره دارد: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ؛ از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با هم نزاع نکنید که سست شوید» انفال: ۴۶.
۱۰۰. محمد بهی، همان، ص ۳۶.
۱۰۱. همان، ص ۳۷.

منابع

- آل طالقانی، محمدحسن، *الشیخیه نشأتها و تطورها و مصادر دراستها*، بیروت، الآمال للمطبوعات، ۱۴۲۰ق.
- ابن الصغیر، *تاریخ بنی رستم*، ترجمه حجت‌الله جودکی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵.
- ابن جوزی، *المنتظم فی تاریخ*، ج دوم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، *المقدمه*، بیروت، دارالکتب اللبنانی، ۱۴۲۰ق.
- ، *العبر*، بیروت، دارالکتب اللبنانی، دارالکتب المصری، ۱۴۲۰ق.
- ابن عذاری مراکش، *البيان المغرب*، بیروت، دارالثقاف، ۱۴۰۰ق.
- ابن شهر آشوب، ابی جعفر محمدبن علی، *مناقب آل ابی طالب*، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ق.
- ابن عربی، محیی‌الدین، *فتوحات مکیه*، بیروت، دار صادر، بی تا.
- ابن ماجه، محمدبن یزید، *سنن ابن ماجه*، تحقیق عبدالباقی محمد فؤاد، بیروت، دارالفکر، ۱۳۷۳ق.
- ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبین*، نجف، منشورات الرضی زاهدی، ۱۳۸۵ق.
- افراسیابی، بهرام، *لیبی و تاریخ*، تهران، زرین، ۱۳۶۳.
- ، *تاریخ جامع بهائیت*، ج دهم، مهر فام، ۱۳۸۲.
- بغدادی، عبدالقاهر، *الفرق بین الفرق*، تهران، اشراقی، ۱۳۷۶ق.
- بهاء، حسینعلی، *اقدس*، بمبئی، ۱۳۱۴.
- بهشتی، محمد، *ادیان و مهدویت*، تهران، کورش کبیر، ۱۳۴۲.
- بیانی شیرین، دین و دولت ایران در عهد مغول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.
- البیذق، ابی بکر صنهاجی، *اخبار المهدی*، تحقیق بروفنسال، پاریس، ۱۹۸۰م.
- پطروشفسکی، ای. پ، *نهضت سرداران خراسان*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۱.
- پی. ام. هالت و ام. دبلیو. دالی، *تاریخ سودان بعد از اسلام*، ترجمه محمدتقی اکبری، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۶.
- تاجری، حسین، *انتظار بذر انقلاب*، بی‌جا، کوکب، ۱۳۵۸.
- تلمسانی المقری، *نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب*، بیروت، دار صادر، ۱۹۶۷م.
- جعفریان، رسول، *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه*، قم، انصاریان، ۱۳۸۳.
- چهاردهی، نورالدین، *داعیان پیامبری و خدایی*، تهران، فتحی، ۱۳۶۶.
- حسینیان، روح‌الله، *سه سال ستیز مرجعیت شیعه*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
- حموی یاقوت، شهاب‌الدین ابی‌عبدالله، *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر، دارالبیروت، ۱۳۹۹ق.
- دار، مستتر، *مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم*، ترجمه محسن جهانسوز، تهران، ادب، ۱۳۱۷.
- دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۰، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۱.

- دخانیاتی، ع، *تاریخ آفریقا*، بی‌جا، توکا، ۱۳۵۸.
- دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- ذهبی، محمدبن‌احمد، *العبر فی خبر من غیر*، کویت، وزارة الارشاد، بی‌تا.
- رائین، اسماعیل، *انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی*، مرو، مؤسسه تحقیقاتی رائین، بی‌تا.
- رنجبر، محمدعلی، *مشعشعیان*، تهران، آگاه، ۱۳۸۲.
- رثوفی، مهناز، *سایه شوم*، تهران، دفتر پژوهشهای مؤسسه کیهان، ۱۳۸۵.
- سروش، احمد، *مدعیان مهدویت از صدر اسلام تا عصر حاضر*، تهران، افشین، بی‌تا.
- سلیمان، کامل، *یوم الخلاص*، ترجمه علی‌اکبر مهدی‌پور، چ سوم، قم، آفاق، ۱۳۷۶.
- شهرستانی، محمدبن عبد‌الکریم، *الملل والنحل*، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۰ق.
- شوشتری، نورالله، *مجالس المومنین*، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۷۵.
- شوقی افندی، قرن بدیع، *نصرت‌الله مودت*، تهران، مؤسسه ملی مطبوعاتی امری، بی‌تا.
- صافی گلپایگانی، لطف‌الله، *منتخب الأثر فی الامام الثانی عشر*، چ دوم، قم، معصومی، ۱۴۲۱ق.
- صدوق، محمدبن‌علی بن‌حسین بن‌بابویه، *کمال‌الدین و تمام‌النعمة*، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، بی‌جا، اسلامی، ۱۳۷۸ق.
- ، *الهدایة*، قم، مؤسسه الامام الهادی، ۱۴۱۸ق.
- طبرسی نوری، حاج‌میرزا حسین، *نجم‌الثاقب*، قم، مسجد مقدس جمکران، ۱۳۷۵.
- طوسی، ابی‌جعفر محمدبن‌حسن (شیخ طوسی)، *الغیبه*، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق.
- عبدالوهاب حسنی، *ورقات*، چ دوم، تونس، مکتبه المناره، ۱۹۷۲م.
- عقاد، عباس محمود، *اسلام در قرن بیستم*، حمیدرضا آژیر، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
- فاسی، علی‌بن‌بی‌زرع، *الانیس المطرب بروض القرطاس فی اخبار الملوک المغرب و تاریخ مدینه فاس*، الرباط، دارالمنصور للطباعة وشر، ۱۹۷۲م.
- فرید گلپایگانی، حسن، *مفتاح باب‌الابواب*، تهران، بی‌نا، ۱۳۳۴.
- القاری الهمروی، علی‌بن‌سلطان محمد، *رسالة فی المهدی المنتظر*، نسخه خطی.
- کامل شبیبی، مصطفی، *تشیع و تصوف*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۰.
- کامل، سلیمان، *یوم‌الخلاص*، ترجمه علی‌اکبر مهدی‌پور، آفاق، ۱۳۷۶.
- کسروی، مشعشعیان، *مدعیان دروغین مهدویت*، تهران، فردوس، ۱۳۷۸.
- کلینی، محمدبن‌یعقوب، *الکافی*، تحقیق علی‌اکبر غفاری، چ سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ق.
- کشی، ابی‌عمر محمدبن‌عمر، *معرفة اخبار الرجال*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
- ، *مهدی موعود (جلد سیزدهم بحارالانوار)*، ترجمه علی‌دوانی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۸.

- مراکشی، عبدالواحد، *المعجب فی تلخیص اخبار المغرب*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
- مشکور، محمدجواد، *فرهنگ فرق اسلامی*، چ سوم، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.
- موثقی، احمد، *جنبشهای اسلامی معاصر*، تهران، سمت، ۱۳۷۷.
- مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی، *مثنوی معنوی*، تهران، کتابفروشی اسلامی، بی‌تا.
- الناصری، احمدبن‌خالد، *الاستقصاء لخبار الدول المغرب الاقصی*، دار البیضاء، منشورات وزارة الثقافة و الاتصال، ۲۰۰۱م.
- نجفی، محمدباقر، *بہائیان*، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷.
- نجفی، موسی و موسی فقیه حقانی، *تاریخ تحولات سیاسی ایران*، بررسی مؤلفه‌های دین - حاکمیت - مدنیت و تکوین دولت _ ملت در -ره هویت ملی ایران، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱.
- نویختی، حسن‌بن‌موسی، *فرق‌الشیعه*، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
- ولوی، علی محمد، *تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی*، تهران، بعثت، ۱۳۶۷.
- همدانی، محمدرضا، *هدیه النملة الی مجلد الملة*، بمبئی، ۱۹۱۴م.
- پاک، محمدرضا، «مهدویت در غرب اسلامی»، *تاریخ اسلام*، مؤسسه آموزش عالی باقر العلوم، وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ش ۲۷

www. Wikipidea Encyclopedia

